توبه ، بازگشتى عارفانه

«قسمت سوم»

سيدعلى حسينى

آيا وجوب توبه ارشادى است يا مولوى؟

آيا امر به توبه، در قرآن و روايات، مولوى است و وجوب آن شرعى است؟ بدين معنا كه مخالفت با آن و ترك توبه موجب عقاب مى گردد؟ يا اين كه امر به توبه ارشادى و وجوب آن غير شرعى است؟ از اين رو ترك توبه خود مستقلا ـ با صرف نظر از عواقب شوم گناه ـ استحقاق عقاب را به دنبال نمى آورد. مانند امر پزشك به مريض كه «واجب است خود را معالجه كنى».بر چنين امرى جداى از خوردن داروهاى مناسب و ... ، اثرى بار نمى شود; بلكه اثر و نتيجه بر استفاده از داروها و پرهيز از آنچه با شرايط مريض نمى سازد، مترتب است; چنان كه زيان و ضرر جسمانى نيز اثر مخالفت با اين امر نيست، بلكه نتيجه عدم استفاده از داروهاست.

لازم به يادآورى است كه اين بحث داراى نتايج بسيار مهمى در فقه است. اگر اين اوامر را ارشادى بدانيم ترك توبه و تأخير آن خود گناه مستقلى نيست; از اين رو تارك توبه از گناه كبيره، جدا از آثار و نتايج خود گناه، مشكل ديگرى ندارد و تارك توبه از گناه صغيره ـ بر پايه مبناىِ مشهور ميان فقيهان، كه ارتكاب صغيره را مضرّ به عدالت نمى دانند ـ مصداق فاسق نبوده و از عدالت نمى افتد.

اما اگر امر به توبه مولوى باشد، از آنجا كه وجوب توبه فورى است، تأخير آن گناه است و توبه از آن، واجب و ترك اين توبه دوم گناهى ديگر است و توبه از آن واجبى ديگر. به همين ترتيب، هر ترك توبه اى گناه است و توبه واجبى را در پى خواهد داشت. در شرح مقاصد در اين باره چنين مى گويد:

 «در وجوب توبه هيچ اختلافى نيست ... و معتزليان به صراحت گفته اند وجوب توبه فورى است تا آنجا كه اگر ساعتى آن را به تأخير اندازد گناه ديگرى مرتكب شده است و همين طور اگر اين تأخير ادامه يابد هر ساعتى گناه ديگرى بر معاصى او افزوده مى شود. حتى آنان يادآورى كرده اند كه تأخير توبه به مدت يك ساعت سبب دو گناه كبيره است: خودِ معصيت و ترك توبه از آن و تأخير آن به مدت دو ساعت سبب چهار گناه كبيره است: خود معصيت و ترك توبه از آن و ترك توبه از هر يك از اين دو و تأخير آن به مدت سه ساعت موجب هشت گناه كبيره است ... .»[1]

مرحوم بجنوردى نوشته است:

 «از آثار اينكه امر به توبه، امر شرعى مولوى باشد، اين است كه اگر كسى حتى يك گناه صغيره مرتكب شود و از آن توبه نكند فاسق مى گردد; زيرا ترك توبه سبب اصرار در گناه مى شود و اصرار بر گناه اجماعاً ازعوامل فسق است. به ويژه اگر در توبه مدت قابل ملاحظه اى تأخير كند، اگر چه بگوييم كه ترك توبه از گناه صغيره، خود گناهى است صغيره نه كبيره; زيرا ترك توبه، در زمانى ]محدود[ موجب اصرار بر گناه صغيره است (زيرا فرضاً در اين مدت توبه هاى متعددى بر وى واجب بوده و آنها را ترك كرده است) و اصرار بر صغيره هم سبب فسق است.

اما اگر بگوييم امر به توبه، ارشادى محض است، ترك توبه خود، گناهى مستقل نيست و ما در اينجا جز يك گناه (همان گناه صغيره) بيشتر نداريم كه البته به عدالت شخص زيان نمى رساند.»[2]

بنابراين اگر امر به توبه مولوى باشد، ترك توبه، از يك گناه ـ گرچه صغيره ـ در زمان معينى، به گناهان زياد، عقابهاى فراوان و وجوب توبه هاى بسيارى منجر مى گردد، واين لازمه اى است غير قابل قبول. از اين رو گروه كثيرى از فقيهان، امر به توبه در آيات و روايات را ارشادى دانسته اند. آيت اللّه حكيم ـ قدس سره ـ در اين باره چنين مى گويد:

 «... اگر وجوب توبه مولوى باشد لازم مى آيد ترك توبه گناه ديگرى باشد كه توبه از آن نيز واجب است. پس ترك اين توبه دومى گناه سومى است و اين همچنان ادامه پيدا مى كند ... از اين رو گناهان زياد و عقابهاى فراوان و وجوب توبه هاى بسيار و طولانى بر اثر ترك توبه در زمان معينى لازم مى آيد، و اين قطعاً با كتاب و سنت و ارتكاز متشّرعه مخالف است.»[3]

اما دسته اى از فقيهان، توبه را واجب شرعى و امر به آن را مولوى دانسته اند و از اشكال نيز پاسخ داده اند. آيت اللّه خويى در اين باره نوشته است:

 «ترك توبه، معصيت است و امر به آن مولوى است. امّا امر به توبه از تركِ توبه، ارشادى است نه مولوى. به بيان ديگر، توبه واجب شرعى است و ترك آن گناه. اما وجوب توبه از تركِ توبه وجوب عقلى و ارشادى محض است نه مولوى.»

آن گاه ضمن تحليلى از ملاكِ ارشادى بودن امر مى گويد:

 «ملاك ارشادى بودن امر آن است كه اثرى بر آن بار نشود; از آن رو كه حكم عقل از پيش، آن اثر و نتيجه را بيان كرده است. به عنوان نمونه، امر به اطاعت از خدا و رسول در قرآن را بايد بر ارشادى بودن حمل كرد; چون اثرى ندارد و اثر آن (استحقاق عقاب به سبب ترك اطاعت) از پيش به واسطه عقل بيان شده است. اما توبه چنين نيست; زيرا توبه خود، داراى اثر است. چون گناه موجب عقاب است و ترك توبه سبب عقاب ديگر و در واقع در اينجا دو عقاب است ... .»[4]

بررسى

سخن ايشان صحيح به نظر نمى رسد; زيرا ما تنها يك دسته اوامر درباره توبه از آيات و روايات بيشتر نداريم و اينها را بايد يا به معناى ارشادى ملاحظه كنيم و يا به مفهوم مولوى. اما اينكه آنها را در توبه مولوى بدانيم و در توبه از ترك توبه ارشادى ـ تا محذور تكثر گناه، كيفر و وجوب توبه را بر طرف كنيم ـ به وضوح خلاف ظاهر است.

مطلب دومى كه ايشان گفته است و آن اينكه امر به توبه داراى نتيجه و اثر است; زيرا ترك توبه سبب عقاب است، اين، مصادره به مطلوب است; زيرا از نظرگاه ايشان ملاك مولوى بودن اين است كه امرى با صرف نظر از حكم عقل داراى اثر باشد و اثرى كه ايشان براى امر به توبه فرض كرده است متوقف بر اين است كه امر مولوى باشد تا اين اثر بر آن بار شود و مولوى بودن امر همان موضوع مورد مناقشه است.

از آنچه گذشت روشن شد كه اشكال اين است كه مولوى بودن امر سبب گناهان، كيفرها و وجوب توبه هاى فراوان مى گردد و اين با آيات و روايات و ارتكاز متشّرعه مخالف است.

تصويرى ديگر از اشكال

برخى اشكال را طور ديگرى تصوير كرده اند و آن اينكه مولوى بودن امر محال است; چون از وجودش تكرار خودش لازم مى آيد و در نهايت، به تسلسل مى انجامد. اشكال اين تصوير، اين است كه تسلسل محال در اينجا فرض ندارد.[5]

از همه آنچه گذشت نتيجه مى گيريم كه توبه واجب است و وجوبش ارشادى، فورى و عام است. از اين رو ترك آن ـ به جز ادامه آثار ويرانگر گناه ـ معصيت نيست.

بازمى گرديم به اصل بحث. مشكلى در اصل وجوب توبه است و آن اينكه ندامت و پشيمانى يا تمام حقيقت توبه است و يا جزء اصلى آن، و آن اختيارى نيست پس چگونه واجب است؟ به بيان ديگر، موضوع يا متعلق وجوب، فعل اختيارى انسان است و توبه از اين قبيل نيست.

سه پاسخ از اين اشكال داده اند:

اول: وجوب توبه به اعتبارِ تصميم بر ترك گناه است نه ندامت و پشيمانى.[6]

به نظر مى رسد اين جواب صحيح نباشد، تأمل و دقت در آنچه ما در حقيقت توبه بيان كرديم به وضوح اشكال اين پاسخ را نمايان مى سازد.

دوم: تمام يا بيشتر حالات دل از اين قبيل است و اختيارى نيست. به عنوان نمونه، كينه، خشم و غضب از مسلمان از حالات دل است و مورد نهى است. و امر به اين حالات يا نهى از آنها غالباً به مقدمات و اسباب آنها كه اختيارى است باز مى گردد; يعنى به اين اعتبار كه مقدماتش اختيارى است خود آن حالات نيز اختيارى فرض شده و مورد امر و نهى قرار گرفته است.[7]

سوم: سبب ندامت و پشيمانى از گناه، تفكر و علم به دورى و جدايى از محبوب است و اين امرى است اختيارى.

سيد نعمت اللّه جزايرى در اين باره چنين مى نويسد:

 «اگر بگويى پشيمانى و ندامت يا همه حقيقت توبه است و يا مهم ترين جزء آن و اين اختيارى نيست پس چگونه واجب مى شود؟ مى گوييم: سبب اين ندامت، آگاهى به از دست دادن محبوب و تفكّر در عواقب شوم گناه است. چون هر گاه از دورى از محبوب آگاه شود و در باره نتايج ويرانگر گناه انديشه كند آتش دلش افزون و شعلهور مى گردد.»[8]

قبول توبه

بى گمان توبه واقعى و واجد شرايط، آمرزش و عفو الهى را در پى دارد. گواه اين ادعا آيات و روايات زيادى است كه در اين باره آمده است.

خداوند متعال مى فرمايد:

 (و هو الذى يقبل التوبة عن عباده و يعفو عن السيئات)[9]

«خداوند توبه بندگانش را مى پذيرد و گناهانشان را مى بخشد.»

(الم يعلموا اَنَّ الله هو يقبل التوبة عن عباده و ياخذ الصدقات و ان اللّه هو التواب الرحيم)[10]

«مگر نمى دانند خداوند توبه بندگان را مى پذيرد و صدقات را مى گيرد و به درستى او مهربان و توبه پذير است.»

مرحوم طريحى، نويسنده كتاب "مجمع البحرين"، آيه زير را دليل وجوب قبول توبه دانسته است:

 (كتب ربكم على نفسه الرحمة انه من عمل منكم سواً بِجهالة ثم تاب من بعده و اصلح فانه غفور رحيم)[11]

«پروردگارتان رحمت را بر خود مقرّر كرده كه هر كس از شما از روى نادانى كار بدى كند و سپس توبه كرده و خود را اصلاح كند، خداى آمرزنده و مهربان است.»

(انما التوبة على اللّه للذين يعملون السوء بجهالة ثم يتوبون من قريب فاولئك يتوب اللّه عليهم و كان اللّه عليماً حكيماً)[12]

«توبه، نزد خداوند، تنها براى كسانى است كه از روى نادانى مرتكب گناه مى شوند، سپس به زودى توبه مى كنند، اينانند كه خدا توبه شان را مى پذيرد، و خداوند داناى حكيم است.»

(و من يعمل سوءاً اَوْ يظلم نفسه ثم يستغفِرِ اللّه يجدِ اللّه غفوراً رحيماً)[13]

«و كسى كه كار بدى انجام دهد يا بر خود ستم كند و سپس از خدا آمرزش بخواهد، خداى را آمرزنده و مهربان مى يابد.»

(و استغفِروا ربكم ثم توبوا اليه ان ربى رحيم ودود)[14]

«از پروردگارتان آمرزش بخواهيد آنگاه به سوى او توبه كنيد. همانا پروردگار من مهربان و دوست دار ]بندگان[ است.»

و آيات فراوان ديگرى كه بر قبول توبه دلالت دارد. افزون بر اينكه برخى آيات بر بيش از توبه پذيرى خدا دلالت دارد، همچون آيه شريفه:

 (ان اللّه يحب التوابين و يحب المتطهرين)[15]

«خدا توبه كنندگان و پاك شوندگان را دوست مى دارد.»

پر واضح است كه پذيرفتن عذر كسى غير از دوست داشتن اوست و دوست داشتن مرحله بالاترى است. ممكن است كسى پوزش و معذرت خواهى مقصرى را بپذيرد، ولى او را دوست نداشته باشد. اما خداى نه تنها توبه كنندگان را مى پذيرد، بلكه آنان را دوست مى دارد و بهشت جاودان خود را به آنان پيشكش مى كند.

روايات متعددى نيز بر اين امر دلالت دارد كه به برخى از آنها اشاره مى كنيم:

 «اذا تاب العبد توبةً احبّه اللّه فستر عليه فى الدنيا و آلاخرة، فقلت: و كيف يستر عليه؟ قال: ينسى ملكيه ما كتبا عليه من الذنوب و يوحى الى جوارحه اكتمى عليه ذنوبه و يوحى الى بقاع الارض اكتمى ما كان يعمل عليك الذنوب فيلقى اللّه حين يلقاه و ليس شئٌ يشهد عليه بشئ من الذنوب.»[16]

«هنگامى كه بنده اى توبه نصوح كند خداوند او را دوست مى دارد از اين رو گناه وى را مى پوشاند. راوى مى گويد: از آن حضرت پرسيدم: چگونه گناهان وى را مى پوشاند؟ حضرت فرمود: گناهانى را كه دو فرشته نگهبان ضبط كرده اند از يادشان مى برد و به اعضا و جوارحش وحى مى كند كه گناهان وى را كتمان نماييد و به زمين وحى مى كند، گناهانى كه او بر شما انجام داده است، كتمان كنيد. پس هنگامى كه وى خداى را ملاقات كند هيچ چيزى نيست كه شهادت دهد كه او گناهكار است.»

از رسول خدا ـ صلى اللّه عليه و آله و سلم ـ چنين روايت شده است:

 «التائب من الذنب كمن لاذنب له.»[17]

«توبه كننده از گناه مانند انسان بى گناه است.»

مفاد آيات و روايات اين است كه توبه از هر گناهى پذيرفته است چه كفر و شرك و ارتداد باشد كه گناه درونى و جوانحى است و چه قتل و ... كه گناه جوارحى است، از اين رو عدم قبول توبه در موردى نياز به دليل دارد.

به بيان ديگر، بر پايه اطلاق و عموم اين آيات و روايات، اصل، پذيرفته شدن توبه از همه گناهان است و استثنا از اين اصل در مورد يا مواردى به دليلى قاطع نيازمند است. از اين رو در قبول توبه ميان متكلمان اسلامى هيچ اختلافى نيست و اختلاف در اين است كه آيا پذيرش توبه بر پايه تفضل، رحمت و عنايت الهى است يا اينكه بر خداوند واجب است توبه گناهكار را بپذيرد. به ديگر سخن، تامّل در سخنان متكلمان اسلامى و دلايل آنان ايجاب مى كند كه بگوييم: در اينكه ادله نقلى بر قبول توبه دلالت دارد بحثى نيست، اما بحث در اين است كه حكم عقل در اينجا چيست؟ آيا بر پايه حكم عقل پذيرفتن توبه بر خداوند واجب است يا اينكه عقل چنين حكمى ندارد و خداى از سر فضل و عنايت وعده قبول توبه را داده است؟

مرحوم طبرسى، در مجمع البيان، مى گويد:

 «امت اسلام اجماع دارند كه خداوند به توبه گناهان را مى آمرزد، اگر چه در نحوه آمرزش و غفران اختلاف دارند. معتزله اين عفو و بخشش را بر خدا واجب مى دانند و ما مى گوييم: از سر تفضل و عنايت است.»[18]

وى در ضمن تفسير آيه 37 سوره بقره مى نويسد:

 «امت اسلامى اجماع دارند كه عقاب با چنين توبه اى ساقط مى شود.»[19]

مرحوم شيخ طوسى (ره) نيز بر اين مطلب ادعاى اجماع كرده است:

 «امت اسلامى بدون هيچ اختلافى اجماع دارند كه چنين توبه اى موجب سقوط عقاب است.»[20]

پيش از اينان، شيخ مفيد بر اين مطلب تصريح كرده است:

«شيعيان امامى، اتفاق دارند كه قبول توبه از سرفضل و عنايت خدا است و از نظرگاه عقل، واجب نيست توبه، استحقاق عقاب گناهان گذشته را ساقط كند و اگر نه اين بود كه آيات و روايات بر سقوط عقاب به وسيله توبه دلالت دارد، از نظر عقلى بقاى استحقاق عقاب براى تائب، جايز بود. اصحاب حديث نيز همين نظر را دارند.»[21]

 ادله معتزليان بر وجوب قبول توبه

دليل اول: «اگر كسى از مولاى خود نافرمانى كند آنگاه پشيمان شود و پيش مولاى خود تضرع و زارى كرده و پوزش بطلبد و مولا بداند به راستى از اين گناه پشيمان شده و تصميم دارد مرتكب آن نشود، ذم و عقاب آن بنده بر مولا قبيح است. توبه نيز از اين قرار است و كيفر دادن و ذم تائب بر خداى قبيح است، از اين رو قبول آن واجب است.»[22]

 بررسى و نقد دليل اول

عقل، حكم به وجوب قبول پوزش خواهى خطا كار نمى كند. به عنوان نمونه، اگر كسى فرزند شخصى را ظالمانه كشته باشد و سپس از وى عذر بخواهد و به طور واقعى پشيمان باشد، كجا عقل حكم مى كند كه بر پدر مقتول قبول عذر خواهى وى واجب است؟! به فرض كه چنين باشد، اين دست كم در همه جا نيست و اگر در همين مثال اين شخص پوزش قاتل را بپذيرد و از گناهش درگذرد از سر تفضل و مهربانى خواهد بود، نه وجوب.

 دليل دوم: خداوند متعال بنده گناهكار را مامور فرموده است به عبادت و ترك معاصى و اين دو موجب ثواب است و اگر توبه او را نپذيرد موجب عقاب است و جمع ميان ثواب و عقاب ممكن نيست. پس ناچار بايد توبه را قبول كند تا عقاب رفع شود و مكلف در باقى عمر ثواب كار گردد.

بررسى و نقد دليل دوم

اولا اين اختصاص به تائب ندارد; زيرا ممكن است بنده اى گناهى انجام داده و از آن توبه نكرده باشد، ولى تا آخر عمر به عبادت بپردازد. چنين كسى، هم مستحق ثواب است و هم مستحق عقاب; ثانياً استحقاق عقاب با استحقاق ثواب منافى نيست و هيچ اشكالى ندارد كه يك شخص هم سزاوار كيفر باشد و هم سزاوار پاداش.

لازم به يادآورى است براى اثبات اين مدّعا كه قبول توبه از سر تفضل و رحمت است، مى توان به برخى آيات قرآن استدلال كرد; همان طور كه مرحوم طبرسى استدلال كرده است. آن بزرگوار آيه 136 سوره آل عمران و 160 سوره بقره را دليل اين مدّعا مى داند.

به نظر مى رسد چنين استدلالى صحيح باشد، چنان كه از آيات ديگرى نيز اين مسئله استفاده مى شود.

بررسى سخن علامه شعرانى

ظاهر سخن علامه شعرانى در شرح تجريد اين است كه اختلاف بر سر اصل سقوط كيفر الهى به سبب توبه است و اصل قبول توبه مورد اتفاق نيست. آن بزرگوار مى نويسد:

 «اشكال است در اينكه عقاب با توبه ساقط مى شود يا نمى شود ... .»[23]

از اين رو در پايان بحث توبه در توجيه اين گفته علامه حلى كه "سقوط عقاب با توبه مورد اتفاق است" مى گويد:

 «اگر گويى، اتفاق بر سقوط عقاب به توبه ـ كه شارح علامه در آغاز مطلب گفته است ـ منافى اين احتمالات و اختلاف است، گوييم شايد مراد آن است كه اگر جايى توبه قبول شود عقاب ساقط مى شود اتفاقاً، نه اينكه حتماً بايد توبه قبول شود و گناه ساقط شود.»[24]

سخن علامه ـ قدس سره ـ در آغاز بحث چنين بود:

 «در اينكه عقاب به توبه ساقط مى شود اختلافى نيست و اختلاف بر سر كيفيت سقوط است.»[25]

از آنچه گذشت مطالب زير را نتيجه مى گيريم:

1ـ هيچ دليل عقلى بر اينكه بر خداوند واجب است توبه را بپذيرد، وجود ندارد;

2ـ آيات و روايات با صراحت تمام دلالت دارند كه خداوند توبه گناهكار و تائب را مى پذيرد;

3ـ در پذيرفتن توبه تفاوتى ميان گناهان نيست و اصل قبول توبه عام است و خروج از اين اصل نيازمند دليل است;

4ـ قبول توبه از سر تفضل، رحمت و عنايت حق است.

قبول توبه هاى پياپى

بعد حيوانى انسان بسيار توانمند است و هماره انسان را به سوى ورطه گناه مى كشاند و پر واضح است كه استمرار حالت ارزشمند توبه بسيار مشكل است. از اين رو غالب توبه ها پس از چندى ـ با تناسب به موقعيّت معنوى و مرتبه روحانى تائب ـ با گناه مجدّد شكسته مى شود. اينك پرسش ما اين است كه آيا با شكستن توبه و گناه دوباره، انسان قابليت توبه و بازگشت به سوى خدا را خواهد داشت؟

پاسخ مثبت است و افزون بر عموم و اطلاق آيات و روايات پيشين، كه شامل توبه شكن نيز مى گردد، سخنان صريحى در اين باره از پيشوايان معصوم ـ عليهم السلام ـ رسيده است كه به برخى از آنها در اينجا اشاره مى كنيم:

 «ابوبصير مى گويد از امام صادق ـ عليه السلام ـ درباره توبه نصوح سوال كردم. حضرت فرمود: توبه نصوح، توبه از گناه است به طورى كه هرگز آن گناه را انجام ندهد. مى گويد من عرض كردم: كدام يك از ما چنين است كه توبه كند و هرگز آن گناه را از نو مرتكب نشود؟ حضرت فرمود: اى ابومحمد، خداى از ميان بندگانش آنان را كه بسيار توبه مى كنند دوست دارد.»[26]

محمد بن مسلم از امام باقر ـ عليه السلام ـ نقل مى كند كه آن حضرت به ايشان فرمود:

 «اى محمد بن مسلم هنگامى كه مؤمن توبه مى كند گناهانش بخشوده مى شود. پس بايد مواظب اعمال خود بعد از توبه اش باشد و اين (نعمت توبه) جز براى مؤمنان نيست. او مى گويد: از حضرت پرسيدم: اگر پس از توبه، گناه كند و دوباره توبه كند؟ حضرت پاسخ داد: چگونه ممكن است بنده مؤمن گناه كند، آنگاه پشيمان شده و استغفار نمايد ولى خداوند توبه اش را نپذيرد! مى گويد عرض كردم: اگر بارها و بارها توبه اش را بشكند و از نو توبه كند؟ حضرت فرمود: هر بار كه توبه كند خدا نيز او را مى بخشد و خدا آمرزنده و مهربان است، توبه را مى پذيرد و گناهان را مى بخشد و مباد كه مؤمنان را از رحمت او نوميد كنى.»[27]

 بازآ، بازآ، هر آنكه هستى بازآ

گر كافر و گبر و بت پرستى بازآ

اين درگه ما درگه نوميدى نيست

صد بار اگر توبه شكستى بازآ

مهلت توبه

در بحث از حقيقت توبه، گذشت كه هر پشيمانى اى توبه نيست. بلكه توبه بازگشت و رجوع از مسير شيطان وبدبختى، به مسير حق و سعادت است. توبه يك نوع تغيير مسير است كه در جان انسان حاصل آمده و مسير رفتار وى را عوض مى كند.

به بيان ديگر، توبه انقلاب مقدس درونى است كه نيروهاى شهوانى و حيوانى را از دل بيرون كرده و قواى معنوى و انسانى را جايگزين آنها مى كند. بنابراين، ندامتى توبه است كه مصداق بازگشت و دگرگونى درونى باشد، و طبيعى است اگر زمانى اين معنى حاصل نيايد توبه محقق نشده است، اگر چه پشيمانى موجود باشد.

با توجه به نكته فوق است كه مى گوييم توبه در هنگام مرگ پذيرفته نيست، اگر چه انسان در بالاترين درجه پشيمانى قرار گيرد. چه اينكه تغيير مسير باطل به حق و انقلاب درونى در اين حالت امكان ندارد. زمانى كه انسان به روشنى نشانه هاى مرگ را مى بيند و باور مى كند كه كار وى به پايان رسيده است و بايد از اين دنيا رخت بربندد، ديگر فرصتى براى پيمودن مسير ندارد كه بخواهد آن را تغيير دهد.

به بيان ديگر، توبه با عنايتى از خداى آغاز گشته و با ندامتى خالص محقق مى گردد تا زمينه ساز جلب رحمت حق باشد و در نتيجه بازگشتِ خدا به انسان، فضاى روح و جانش آزاد، پاك و شايسته اِقبال حق گردد. ولى توبه به هنگام فرا رسيدن مرگ، نوعى پشيمانى ناخواسته است كه به سبب مشاهده كيفر الهى، شخص خطاكار به آن مى گرايد و چنين گرايشى، حالتى نيست كه برخاسته از توفيق و عنايت خدا باشد. بلكه انديشه و حالتى است كه از بيرون بر او تحميل مى شود و هرگز نمى توان آن را مايه طهارت نفس و پاكى روح دانست.

قرآن در اين باره مى فرمايد:

 (فلما رَاَوْا باسَنا قالوا آمنا باللّه وحده و كفرنا بما كنّا به مشركين فلم يك ينفعهم ايمانهم لمّا رأوا بأسنا سنّتَ الله التى قد خلت فى عباده و خَسِرَ هُنا لِكَ الكافرون)[28]

«و چون كيفر و عذاب ما را ديدند گفتند ايمان آورديم به خداى يكتا و به آنچه با او شريك مى گردانيديم كافريم. و ايمان آوردن در هنگام مرگ و ديدن عذاب ما براى آنان سودى نداشت. اين سنّتى است كه خداى در بندگانش گذاشته است و كافران در آنجا زيانكارند.»

مضمون آيه اين است كه آنان فرصتهاى زيادى را در اين دنيا از دست دادند و هرگز فريادى از درون آنان را بيدار نكرد. اما همين كه انتقام و كيفر ترس آور رسيد اظهار ايمان و توبه كردند و اين سودى ندارد; زيرا هر پشيمانى اى توبه نيست و تنها آن ندامتى توبه است كه از گناه، براى يك جهت الهى توبه كند، نه اينكه چون در چنگال مرگ گرفتار است.

قرآن در مورد فرعون مى گويد:

 (حتى اذا ادركه الغرق قال آمنت انه لا اله الا الّذى آمنت به بنواسرائيل و انا من المسلمين)[29]

«لحظه اى كه امواج دريا او را به كام خود كشيد، گفت: به خدايى كه بنى اسرائيل به آن ايمان آورده اند، ايمان آوردم و من از تسليم شدگانم.»

آرى، اين همان فرعون بود كه تا باد دنياگرايى به تنش مى خورد ادّعاى خدايى مى كرد و هيچ موعظه و نصيحتى را نمى پذيرفت. حتّى پس از گرايش ساحران به موسى بيشتر طغيان كرد تا آنجا كه در صدد كشتن موسى و كليم خدا برآمد و آنها را تعقيب كرد و آن هنگام كه در دريا در افتاد و آب از هر سو وى را فرا گرفت و امواج كوبنده آن او را به اين سو و آن سو مى كشانيد و سرانجام مرگ خويش را جلو چشمانش مى ديد، پشيمان شده، اظهار ايمان، توبه و تسليم كرد.

روشن است كه اين پشيمانى از سر اخلاص، خضوع و خشوع در برابر حق نيست. البته اگر هم چنين باشد سودى ندارد; چه اينكه فطرتش زنده نشده و از خواب غفلت برنخاسته است تا انقلابى در درونش ايجاد كرده، راهش را تغيير دهد. بلكه از روى درماندگى و اضطرار اظهار پشيمانى مى كند و براى همين بود كه در پاسخ، خطاب قهرآميرى شنيد، آنجا كه به او گفته شد:

 (الان و قد عصيت قبل و كنت من المفسدين)[30]

«آيا اكنون توبه مى كنى، حال آنكه از پيش از مفسدان بودى؟!»

آرى، هر انسانى كه گرفتار عدالت شوداز كرده خود پشيمان مى گردد; ولى اين ندامت ديگر سودى ندارد.

در آيه ديگرى خداوند متعال مى فرمايد:

 (انما التوبةُ على الله لِلذين يعملون السوء بجهالة ثم يتوبون من قريب فاولئك يتوب اللّهُ عليهم و كان اللّه عليماً حكيماً وليست التوبة للذين يعملون السيّئات حتى اذا حضر احدهم الموت قال انى تبت الان و لاالذين يموتون و هم كفار اولئك اعتدنا لهم عذاباً اليماً)[31]

«تنها (پذيرش) توبه كسانى بر خداست كه از روى نادانى گناه كنند و آنگاه به زودى توبه نمايند خداى به اينان باز مى گردد و او دانا و حكيم است و براى آن دسته كه كارهاى زشت انجام مى دهند و در لحظه اى كه مرگ آنان فرا مى رسد، توبه مى كنند و نيز افرادى كه كافر مى ميرند، توبه اى نيست، براى آنان كيفرى دردناك آماده نموده ايم.»

مقايسه اين دو آيه، به خوبى معناى كلمه «مِنْ قَريب» را روشن مى كند. مقصود از "من قريب" اين است كه اگر پيش از مرگ توبه كنند خداى از آنان مى پذيرد.

روايات متعددى نيز بر اين مطلب دلالت دارد و ما تنها به نقل يكى از آنها بسنده مى كنيم:

 «بُكَيْر از امام باقر يا صادق ـ عليه السلام ـ نقل مى كند كه خداى سبحان به آدم ـ عليه السلام ـ گفت: هر كس از نسل تو گناه كند و پس از آن استغفار و توبه نمايد، وى را مى بخشم، آدم گفت: پروردگارا، بيشتر عنايت فرما، خداى فرمود: توبه را بر ايشان قرار دادم يا فرمود توبه را بر ايشان گسترش مى دهم (توبه آنان را مى پذيرم) تا زمانى كه مرگشان فرا رسد، آدم گفت: پروردگارا، مرا بس است.»[32]

قبول نشدن توبه در آخرت

از مطالب گذشته روشن مى شود كه چرا توبه پس از مرگ و در جهان آخرت مقبول نيست؟ پاسخ آن است كه چون موضوع و زمينه توبه منتفى است. شهيد مرتضى مطهرى در اين باره بيان سودمندى دارد كه در اين مسئله به نقل آن بسنده مى كنيم:

 «اما اينكه چرا توبه انسان در دنياى ديگر قبول نيست، جواب اين سوال اولا، از همان جواب اول روشن شد، چون آن دنيا هم انسان همه چيز را معاينه كرده و مى بيند. در آنجا هم وقتى كه ادعاى توبه مى كند و مى گويد: «خدايا پشيمانم»، آن اظهار پشيمانى انقلاب مقدس درونى نيست، انقلاب آزاد نيست. ثانياً، انسان همين كه از اين دنيا رفت ... در حكم ميوه اى است كه روى يك درخت بوده و ـ پس از آن كه رسيده است يا به صورت كال و نيم رس ـ از درخت جدا شده و افتاده است. ميوه تا روى درخت است تابع نظام درخت است. اگر رشد مى كند از طريق درخت رشد مى كند. اگر ماده غذايى به آن مى رسد ... اگر از هوا استفاده مى كند، اگر طعمش شيرين مى شود، اگر رنگش تغيير مى كند، به وسيله درخت است. همين كه ميوه از درخت افتاد، تمام امكاناتى كه براى آن موجود بود از بين مى رود ... انسان ميوه درخت طبيعت است ... تمام امكاناتى كه براى ما موجود است در طبيعت و دنيا موجود است. براى خوب شدن در دنيا امكان دارد. وسايل بد شدن و بدتر شدن هم باز در دنيا موجود است. ما كه در اين دنيا هستيم روى درخت طبيعت و دنيا هستيم; ميوه اين درخت هستيم،

 اين جهان همچون درخت است اى كرام

ما بر آن چون ميوه هاى نيم خام

تا ما روى درخت طبيعت هستيم همه امكانات برايمان هست. اگر عبادت كنيم مثل ميوه اى كه مى رسد، رسيده مى شويم. اگر گناه كنيم، مانند ميوه اى كه آفت زده مى شود ... همه تغييرها و انقلابها و حركتها مال اين دنيا است ... همين كه پا به آن دنيا گذاشتيم در هر حدود و درجه اى كه هستيم، در هر مسيرى كه هستيم، به سوى هر چيزى كه هستيم، در همان جا متوقف مى شويم.»[33]

توبه از چند گناه

آيا يك توبه از چند گناه كفايت مى كند يا اينكه بايد از هر كدام جداگانه وبه تفصيل توبه كرد؟

ميان متكلمان اسلامى در اين باره اختلاف است. مناسب تر آن است كه پيش از نقل و بررسى نظريه ها به تبيين بيشتر موضوع بپردازيم.

كسى كه مى داند گناهان متعددى دارد ممكن است يكى از سه حالت زير را داشته باشد:

1ـ ويژگيها و نشانه هاى گناهان گذشته را از ياد برده است، طورى كه فقط مى داند گناهان متعددى مرتكب شده است و تفصيل آنها را فراموش كرده است;

2ـ برخى از گناهان گذشته را تفصيلا به ياد دارد، امّا مقدارى از آنها را فقط اجمالا به ياد مى آورد;

3ـ همه گناهان را به طور جداگانه و به تفصيل به ياد دارد.

در صورت اول، اجماع متكلمان اسلامى بر آن است كه يك توبه اجمالى از همه گناهان كفايت مى كند و همچنين در صورت دوم تا آنجا كه گناهان را به اجمال به ياد دارد يك توبه از آنها لازم و كافى است.

بحث و اختلاف در صورتى است كه گناهان را به طور جداگانه و مشخص به ياد دارد. آيا يك توبه اجمالى از همه گناهان كفايت مى كند يا براى هر گناه توبه جداگانه اى لازم است؟ قاضى عبدالجبار، متكلم برجسته معتزلى مى گويد:

 «از هر گناه توبه اى لازم است و تنها يك توبه از همه آنها، كفايت نمى كند.»[34]

در برابر، متكلمان شيعى و اشعرى بر اين نظرند كه تفصيل در توبه لازم نيست و براى همه گناهان مى توان به يك توبه بسنده كرد و از سخن قاضى جواب داده اند كه چنين توبه اى، معنايش اين است كه از همه كردارهاى زشت و قبيح پشيمان گشته است و اين عنوانِ «قبيح» همه گناهان وى را شامل است. از اين رو اكتفا به آن مانعى ندارد.[35]

علامه مجلسى در مرآة العقول پس از طرح مسئله به محقق طوسى نسبت ترديد داده است.[36] ولى قراين موجود در كلام آن فرزانه جاويد نشان دهنده آن است كه ايشان ـ چونان ساير متكلمان شيعى ـ چنين توبه اى را مقبول و كافى مى دانند. محشّى فاضل شرح تجريد قوشچى نيز تصريح مى كند كه نظر محقق طوسى قبول توبه اجمالى است.[37]

البته ترديدى در حسن و ترجيح توبه تفصيلى نيست و آنچه گذشت تنها درباره وجوب آن بود.

ادامه دارد

پى نوشت :

[1]ـ شرح المقاصد، قاضى عضدالدين ايجى، ج 5، ص 166.

[2]ـ القواعد الفقهيه، ج 7، ص 295.

[3]ـ مستمسك العروة الوثقى، ج 4، ص 4.

[4]ـ التنقيح، ج 7، ص 8 ـ 9.

[5]ـ القواعد الفقهيه، ج 7، ص 294.

[6]ـ توضيح المراد، ص 846.

[7]ـ مصباح الهدى، ج 5، ص 318.

[8]ـ الانوار النعمانيه، ج 3، ص 151.

[9]ـ سوره شورى (42) آيه 25.

[10]ـ سوره توبه (9) آيه 104.

[11]ـ مجمع البحرين، ج 2، ص 14. آيه 54 سوره انعام.

[12]ـ سوره نساء (4) آيه 17.

[13]ـ همان، آيه 110.

[14]ـ سوره هود (11) آيه 90.

[15]ـ سوره بقره (2) آيه 222.

[16]ـ كافى، ج 2، ص 436.

[17]ـ بحارالانوار، ج 6، ص 21.

[18]ـ مجمع البيان، ج 1، ص 201 و 443.

[19]ـ همان.

[20]ـ التبيان، ج 1، ص 170.

[21]ـ اوايل المقالات، ص 15.

[22]ـ المغنى، ج 14، ص 337، فصل فى وجوب قبول التوبة; ر.ك: شرح المقاصد، ج 5، ص 166.

[23]- شرح ]فارسى[ تجريد الاعتقاد، ص 590.

[24]- همان، ص 592.

[25]- كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد، ص 336.

[26]ـ كافى، ج 2، ص 432.

[27]ـ همان، ص 434.

[28]ـ سوره مؤمن (40) آيه 84 و 84.

[29]ـ سوره يونس (10) آيه 90.

[30]ـ سوره يونس (10) آيه 91.

[31]ـ سوره نساء (4) آيات 17 و 18.

[32]ـ اصول كافى، ج 2، ص 440; وسائل، ج 6، ص 369; بحار، ج 6، ص 18 و 19.

[33]ـ گفتارهاى معنوى، ص 140 ـ 142.

[34]ـ المغنى، ص 389.

[35]ـ كشف المراد، ص 335; شرح مقاصد، ص 70 و 71.

[36]ـ مرآة العقول، ج 11، ص 333.

[37]ـ شرح تجريد الاعتقاد، حاشيه ص 389.